

بررسی جهتداری علوم تجربی از منظر برخی اندیشمندان معاصر؛

آیت الله جوادی آملی، دکتر سروش و حجت الاسلام و المسلمین میرباقری

محمد تقی سبحانی *

حسین سعدآبادی **

چکیده

مسئله «جهتداری علم» را می‌توان از مهم‌ترین مبانی معرفت‌شناسانه در راستای قبول و یا رد مسئله «علم دینی» دانست و از همین رو موضوعی پر اهمیت به شمار می‌رود.

در نوشتار پیش رو، مسئله مذکور از نگاه سه اندیشمند معاصر؛ یعنی آیت الله جوادی آملی، دکتر سروش و حجت الاسلام و المسلمین میرباقری مورد بررسی قرار گرفته است و سعی شده تا با تکیه بر مبانی و تصریحات هر یک، نظر ایشان در مسئله جهتداری تبیین شود.

برخی از اندیشمندان مذکور، مبانی‌ای دارند که در نگاه اول با موضوع جهتداری علم سازگار نیست؛ از جمله استاد جوادی آملی و دکتر سروش قائل به واقع‌نمایی علم هستند و فهم نسبی را رد می‌کنند، بر خلاف آقای میرباقری که تعریف مشهور از علم را نقد و سخن از حضور فاعلی در فرایند فهم به میان آورده‌اند و به نوعی قائل به نسبییت فهم هستند. در ترابط فهم و اختیار نیز استاد جوادی و دکتر سروش فهم را غیر اختیاری می‌دانند و در مقابل، حجت الاسلام میرباقری معتقد است فهم بدون اختیار شکل نمی‌گیرد.

از این گذشته ظاهراً سایر مبانی این سه شخصیت، بر موضوع جهتداری علوم تجربی موجود صحه گذاشته و آن را تایید می‌کند. از جمله همگی قائل به تاثیر فلسفه در این علوم هستند. همچنین هر سه، فرضیه‌ها و نظریه‌ها را در علم مؤثر دانسته و از نقش شخصیت عالم و محیط پیرامون او در علم سخن گفته‌اند.

واژگان کلیدی: جوادی آملی، میرباقری، سروش، علم، علم دینی، جهتداری علم، علوم تجربی، امور

پیشینی

مقدمه

در نوشتار پیش رو معنای گسترده علم یعنی مطلق آگاهی و فهم مد نظر نیست؛ بلکه تنها از علمی بحث می‌شود که به علوم تجربی موسوم است. علوم تجربی، معرفت‌های سامان‌یافته و نظام‌مند بوده که تجربه در آنها به عنوان داور مطرح است. به عبارت دیگر مجموعه معرفتی مشتمل بر منظومه‌ای سازوار و ناظر بر جهان واقع مدنظر است که روش آن تجربه و معادل آن در زبان انگلیسی، «Science» است.

در زمان کنونی یکی از گرم‌ترین مباحث علمی، راجع به همین علم در جریان است. برخی معتقدند علم - از جمله علم تجربی - واحد است و تقسیماتی چون غربی و شرقی، مکتبی و غیرمکتبی، دینی و غیردینی و ... در آن راه ندارد و تنها واقع را آنچنان که هست می‌نمایاند. در مقابل، عده‌ای دیگر معتقدند علم از امور پیشینی تأثیر می‌پذیرد و ماحصل علم، تحت تأثیر اموری مثل فلسفه، جهان‌بینی، شخصیت عالم، محیط تولد و رشد علم و ... قرار می‌گیرد و خروجی علم متأثر از این امور می‌گردد. در این نوشتار، از نظریه دوم با عنوان «جهتداری علم» یاد می‌شود.

یکی از مهم‌ترین آثار این بحث، یعنی بررسی تأثیر امور پیشینی در علم، در مباحث مربوط به علم دینی بروز و ظهور خواهد داشت که تنها همین نکته می‌تواند اهمیت موضوع مورد بحث را نشان دهد. هر چند بحث از علم دینی قدمت زیادی ندارد و از دیدگاه برخی از محققان مسأله اسلامی‌سازی دانش، تلاشی است که از چند دهه گذشته، توسط نقیب‌العطاس، مودودی، سید احمدخان هندی و دیگران آغاز شده است (گلشنی، ۱۳۸۵، ص ۱۹)، اما بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، مخصوصاً در سال‌های اخیر، بحث‌های پیرامون علم دینی رشد چشم‌گیری داشته و محققان زیادی را به خود مشغول کرده است. این در حالی است که بحث جهتداری یا عدم جهتداری علم، یکی از بنیادی‌ترین مباحثی است که در مورد علم دینی مطرح می‌گردد؛ زیرا ادعای امکان علم دینی بدون پذیرش تأثیر امور پیشینی در علم، امری بسیار مشکل به نظر می‌رسد.

در تحقیق پیش‌رو تنها به بررسی و توضیح آراء سه نفر از اندیشمندان مطرح معاصر پرداخته شده است که عبارتند از: آیت‌الله جوادی آملی، دکتر سروش و حجت‌الاسلام والمسلمین میرباقری.

بررسی نظرات این سه نفر، هر یک از جهاتی حائز اهمیت است. آیت‌الله جوادی آملی از جمله فیلسوفان بزرگ معاصر حکمت متعالیه، معتقد است با تکیه بر اصول فلسفی و جهان‌بینی اسلامی می‌توان به علوم صحیح دست پیدا کرد و در این مورد مباحث مفصلی بیان نموده‌اند.

بررسی نظر ایشان با توجه به نگاه خاص و تاکید ویژه بر حکمت متعالیه حائز اهمیت است. شخص دیگری که به آراء و نظرات وی در مورد موضوع این تحقیق پرداخته شده، دکتر سروش است. دیدگاه ایشان نیز به عنوان نماینده جریان روشنفکری دینی در باب نسبت میان علم و دین مورد توجه است.

در پایان به بررسی نظر حجت الاسلام والمسلمین میرباقری به عنوان نماینده دیدگاه جریان فرهنگستان علوم اسلامی در مورد جهتداری علم پرداخته شده است.^۱ در این نوشتار ابتدا با استناد به بیانات و مطالب اساتید مذکور، مهم ترین شاخصه های مسأله جهتداری از نگاه آنان بررسی شده و سپس نتایج این بررسی ارائه شده است.

۱. تعریف علم

استاد جوادی آملی، علم را امری بدیهی و غیر قابل تعریف می داند، با این حال ایشان از باب تنبیه، علم را «آگاهی به واقعیت و یا راه پیدا کردن به واقعیت» تعریف می کنند (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ص ۸۶). همان گونه که از این تعریف و سایر نظرات ایشان پیدا است از دیدگاه ایشان کشف واقعیت بیرونی امری امکان پذیر است.

دکتر سروش نیز تا حدی در تعریف علم با استاد جوادی آملی هم عقیده است و در تعریف علم با اشاره به معنای عام علم که معادل «دانستنی» بوده و معنای خاص علم که معادل معنای «ساینس» است، صریحا بیان می کند دانش ها و آگاهی های راستین که همان «علم» (Science) باشند، آگاهی هایی هستند که واقعیت جهان را چنانکه هست باز می نمایند (سروش، ۱۳۷۲، ص ۷۹). از این رو می توان گفت وی نیز قائل به واقع نمایی علوم است.

در مقابل، آقای میرباقری تعریف مصطلح علم را مورد نقد قرار داده، تعریف علم به «حضور مجرد نزد مجرد» را مخدوش می داند. از نظر وی در فلسفه متعارف، فهم به «حضور مقید به تجرد» تفسیر شده و به دلیل عدم بساطت موجودات مادی، عالم و معلوم بودن از آنها نفی شده است. این در حالی است که نه مجردات، حضور تام نسبت به خود و آثار خود دارند و نه مادیات

۱. هر چند بنیان گذار فرهنگستان و تفکر آن مرحوم حجت الاسلام والمسلمین سید منیرالدین حسینی الهاشمی است، اما چون بسیاری از نظرات و آراء ایشان به صورت مکتوب در دسترس نبود و از دیگر سو آقای میرباقری نظرات ایشان را به نحو گسترده تری بیان نموده اند، از این رو در این نوشتار، نظرات آقای میرباقری به عنوان نماینده تفکر فرهنگستان مورد بررسی و تحقیق قرار گرفته است.

مطلقاً از این حضور محروم‌اند (میرباقری، ۱۳۷۸، ص ۲۰۰). ایشان با ارائه تعریفی جدید از علم آن را در نظام فاعلی تحلیل کرده و معتقد است بدون اشراف، هیچ علمی معنا ندارد (میرباقری، ۱۳۸۵، ص ۱۹۸). از دیدگاه حجه‌الاسلام میرباقری، تجرد، مبنای فهم نیست و صرف مجرد بودن در توضیح فهم، کفایت نمی‌کند، بلکه باید در این میان، عنصر فاعلیت داخل شود. یعنی این حضور «فاعل» - و نه تجرد - است که فهم می‌آورد. از نگاه ایشان اگر فاعلیت و اشراف به حضور بود، ادراک می‌آید، و اگر اشراف نبود ادراک نمی‌آید. به عبارت دیگر، صرف حضور، بدون مشرف بودن، مفسر ادراک نیست. یعنی اشراف به علاوه حضور، ضروری است و الا اشراف بدون حضور بی معناست و حضور بدون اشراف هم مفسر علم نیست. وی تصریح می‌کند که تقوم حضور و فاعلیت است که ادراک را تفسیر می‌کند نه تقوم حضور و تجرد (میرباقری، ۱۳۷۸، ص ۱۴۲). از این رو با توجه به تعریف و تحلیل علم در نظام فاعلی، وی قائل به واقع‌نمایی صد در صدی علوم نبوده و به نوعی فهم نسبی و متناسب با واقع معتقد است. (میرباقری، ۱۳۹۱، ص ۶۸)

۲. رابطه فهم و اختیار

استاد جوادی آملی مخالف با نسبت فهم است و معتقد است عقل توان کشف واقعیات را دارد و از همین رو دستاوردهای عقل برهانی و اطمینان آور را حجت می‌داند (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ج ۷۰). از دیدگاه ایشان همان گونه که نقل و نقلیات برشمارنده دفتر تشریح الهی هستند، ادراکات عقلی نیز بر شمارنده دفتر تکوین الهی می‌باشند (همان، ص ۶۱-۶۲). از همین رو ایشان با اشاره به برخی براهین فلسفی و کلامی نظیر برهان امکان و وجوب یا برهان حدوث و برهان نظم و ... بر کشف حقیقت عینی در آنها تاکید می‌کند. (جوادی آملی، ۱۳۸۲، ص ۴۷)

ایشان در مورد فهم قائلند که هرچند تحصیل مقدمات حصول علم که شامل اموری نظیر گوش‌دادن، مطالعه، فکر کردن و نقد و بررسی می‌شود، اموری اختیاری است؛ اما «فهمیدن»، امر اختیاری نیست. هنگامی که برهان قطعی بر مطلبی اقامه شد، شخص نمی‌تواند بگوید من آن مطلب را نمی‌خواهم بفهمم. ایشان در قالب مثالی در همین رابطه اظهار می‌دارد: درست مانند اینکه وقتی نور و چراغ روشن شد ممکن است کسی چشم باز نکند؛ اما چون چشم گشود دیگر نمی‌تواند بگوید نمی‌خواهم نور را ببینم. از همین رو انسان‌ها در مواجهه با برهان، مضطرّ به فهم هستند (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ج ۲۰-۲۲). در هر حال از این کلمات و برخی کلمات دیگر ایشان نیز استفاده می‌شود که از نگاه ایشان فهم، امری اختیاری نیست.

دکتر سروش نیز معتقد است ما می‌توانیم واقع را همان گونه که هست بفهمیم (سروش،

۱۳۷۲، ص ۷۹). از مطالب وی چنین استفاده می‌شود که با فهم نسبی - به این معنا که هر کس متناسب شخصیت، پیش فرض‌ها، اصول موضوعه، محیط و ... فهم متفاوتی داشته باشد - مخالف است. همچنین از تاکید بر این که هر علم موضوع، روش و غایت معین دارد (سروش، ۱۳۸۵، ص ۲۰۷-۲۱۲) و نیز دیدگاه وی در مورد خلوص مقام داوری و مذمت دخیل کردن امور پیشینی در این مقام (سروش، ۱۳۷۴، ص ۱۵۶-۱۵۸؛ ۱۳۸۸، ص ۹۳-۹۴) چنین بر می‌آید که ایشان فهم را امری غیر اختیاری می‌داند.

اما همان‌گونه که ملاحظه شد، حجه‌الاسلام میر باقری در مورد فهم، نظریه کشف به معنای کشف تطابقی را رد می‌کند (میرباقری، ۱۳۷۸، ص ۲۰۰). وی معتقد است بدون اشراف و حضور فاعلی، فهم محقق نمی‌شود و از همین رو کیف اراده در فهم تاثیرگذار است و جهت فاعلی در آن تاثیر می‌گذارد (میرباقری، ۱۳۸۷ الف، ص ۲۹۹). ایشان فهم را در جامعه صالحان متفاوت می‌داند و در توضیح این مطلب به همان مبنای حاکمیت اراده‌ها در فهم اشاره و تاکید می‌کند دانشی که بر پایه اراده انسانی تولید می‌شود جهت این اراده در آن دانش، نقش مهمی ایفا می‌کند و اساساً نوع فهم فرد، متناسب جهت اراده‌اش می‌شود. بنابراین در جامعه صالحان، حتی فهم از نظام طبیعی عالم هم متحول می‌شود (میرباقری، ۱۳۹۰). آقای میرباقری به جای کشف تطابقی، فهم تناسبی را مطرح کرده و معتقد است هر کس متناسب جهت پرستش و درجه ایمان خود در عالم، می‌تواند مطالبی را بفهمد (میرباقری، ۱۳۷۸، ص ۱۷۶). از همین رو ایشان فهم‌های برابر را رد کرده و قائل به فهم‌های هماهنگ است (میرباقری، ۱۳۸۵، ص ۱۴۸؛ ۱۳۷۸، ص ۱۱۷-۱۱۸). البته آقای میر باقری ضمن رد نسبیت مطلق، از فهم نسبی دفاع می‌کند و معتقد است وجود فاعل ربوبی حاکمیت اراده الهی در عالم - که هماهنگ کننده همه فاعل‌های دیگر است - مانع از هر ج و مرج و افتادن به ورطه نسبیت مطلق می‌شود (میرباقری، ۱۳۷۸، ص ۶۱؛ ۱۳۸۴). با توجه به نکات فوق و سایر تصریحات ایشان، می‌توان گفت از دیدگاه وی اختیار و اراده بر فهم مقدم است.

۳. رابطه شخصیت عالم و علم

استاد جوادی آملی شخصیت عالم و دانشمند را در علم تاثیرگذار می‌داند (جوادی آملی، ۱۳۸۶ ج، ص ۸۷-۸۸) و با تاکید بر ویژگی‌های برای شخص عالم، تصریح می‌کند که در صورت نبودن این ویژگی‌ها، خروجی نهایی یا علم نیست و یا اگر علم باشد معیوب است. وی معتقد است عالم باید در تحقیقات خود، مبدء و معاد عالم را در نظر داشته باشد و در همین رابطه از بکار بردن واژه

طبیعت بجای خلقت انتقاد می‌کند (همان، ص ۱۳۰؛ ۱۳۵؛ ۱۳۹). از این مطالب می‌توان استفاده کرد که ایشان شخصیت عالم و پژوهشگر را در علم تاثیرگذار می‌داند.

دکتر سروش نیز شخصیت عالم را در علم تاثیرگذار می‌داند. وی معتقد است وقتی یک متفکر درباره امری فکر می‌کند تمام زوایای ذهن او و تمام اضلاع شخصیت او در همکاری نزدیک با هم و به صورت یک کل واحد با آن امر روبرو می‌شوند و او همه هویت خود را در اندیشه خود می‌گنجانند (سروش، ۱۳۸۷، ص ۱۹۹). وی دست یافتن به علوم انسانی مطلوب را در گرو سامان‌دادن شخصیت دانش آموز، دانشجو، متعلم و عالم می‌داند و تصریح می‌کند عکس‌العمل‌ها میوه شخصیت‌ها و همچنین داوری‌ها عصاره جهان‌بینی‌ها و ایدئولوژی‌هاست. دکتر سروش معتقد است برای دست یافتن به علوم انسانی مطلوب، باید شخصیت دانش آموز، دانشجو و متعلم و عالم را به نحو خاصی سامان داد (همان، ص ۲۰۱). همچنین ایشان به نقش ارزش‌های ایدئولوژیک فرد عالم نیز در علوم اشاره کرده و تصریح می‌کند علوم انسانی تابع ارزش‌ها و ایمان‌های به وجودآورندگان آن است. البته ایشان منطقی این ملازمه را قبول ندارد اما در هر حال به این تاثیرگذاری در علوم موجود اذعان می‌کند. (همان، ص ۱۷۲)

حجه‌الاسلام میرباقری نیز شخصیت عالم و ارزش‌ها و اعتقادات او را در علم تاثیرگذار می‌داند. همان‌گونه بیان شد از دیدگاه وی، اراده و اختیار عالم و پژوهشگر بر علوم مقدم است و از همین رو کیف اراده وی در علم تاثیرگذار است. ایشان با تأکید بر جهت‌داری علوم موجود معتقد است فرآیند پیدایش علوم مدرن و عقلانیت جدید و سکولار در غرب، فرآیندی بسیار پیچیده و تابع عملکرد نظام اراده‌ها در جهت پرستش ایشان بوده است. (میرباقری، ۱۳۷۸، ص ۲۰۳)

۴. رابطه فلسفه و علم

استاد جوادی آملی با تأکید بر نقش فلسفه‌های الهی و الحادی در علوم تصریح می‌کند فلسفه‌های الهی یا الحادی منجر به تولید فلسفه‌های مضاف شده و به واسطه آنها به علوم رنگ و بوی الهی یا الحادی می‌بخشند (جوادی آملی، ۱۳۸۶ ج، ص ۱۲۷). ایشان صریحاً علم سکولار و بی‌طرف را بی‌معنا می‌داند و تأکید می‌کند علوم و امدهار پیشینه فلسفی و جهان‌بینی خاص خود هستند و در نهایت تصریح می‌کند که علم از دو حالت خارج نیست: یا الهی است و یا الحادی (همان، ص ۱۲۷ و ۱۶۷). استاد جوادی آملی با اشاره به برخی علوم تجربی نظیر فیزیک و شیمی (همان، ص ۱۲۹) و همچنین علوم انسانی مانند جامعه‌شناسی و علم تاریخ (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ص ۷۲۶) بر وابستگی این علوم به فلسفه‌های مضاف و در نهایت فلسفه‌های مطلق تأکید کرده و

بی طرفی این علوم را صریحاً رد می‌کند. ایشان در مورد گستره این تأثیرگذاری نیز تصریح می‌کند همه اندیشه‌های علمی در بستر جهان‌بینی شکل می‌گیرد و هیچ دانشی نیست که در یکی از بسترهای فلسفه الهی و یا الحادی رشد نکند. (همان، ص ۱۶۹)

دکتر سروش نیز با اشاره به تأثیرگذاری فلسفه در علوم به سه معنا از فلسفه اشاره می‌کند که در علم مؤثر است. معنای اولی از فلسفه که دکتر سروش آن را در علوم تأثیرگذار می‌داند این است که همه قضایا و مطالب و مفاهیم علمی، معنای خود را وام‌دار مفاهیم فلسفی هستند که پشت سر آنها نهفته است. دومین معنای فلسفه، اموری نظیر اعتقاد به منطق، اعتقاد به قابل شناخت بودن جهان، اعتقاد و اتکا به تجربه در خبر دادن از جهان خارج، اعتقاد به قانونمندی جهان است که همه و همه در فلسفه بحث می‌شود و از باورهای فلسفی به حساب می‌آید. وی تصریح می‌کند که نه تنها علم موجود، ضمن شبکه‌ای از تفاسیر فلسفی و از وراء عینکی از آراء جهان‌شناختی قابل فهم است، بلکه خود تولد علم هم، منوط به یک رشته باورهای فلسفی ناب است. دکتر سروش معنای دیگری نیز از مباحث فلسفی دخیل در علوم را بیان می‌کند و از آن به «حلقه واسطه‌ای که متافیزیک و علم را به هم گره می‌زند» تعبیر می‌کند. اموری مثل «قانون علیت» و یا «قانون امتناع ترجیح بلامرجح» را می‌توان از جمله این امور نام برد. (سروش، ۱۳۸۷، ص ۱۱۸-۱۲۲)

از نگاه حجه‌الاسلام میرباقری نیز می‌توان تاثیر پیشینه‌های فلسفی عالم را در علم بوضوح مشاهده کرد. از آنجا که وی معتقد است علم، امری ارادی است و جهت اراده فرد بر علم وی تاثیر می‌گذارد، از این رو اگر فردی در امور فلسفی نگاهی الهی و یا برعکس مادی داشته باشد، این نگاه و رویکرد، در علومی که فرد آنها را تولید یا قبول می‌کند می‌تواند موثر باشد. از جمله منطق و متدولوژی علم مبتنی بر پیش فرض‌هایی است که به نوبه‌ی خود، این پیش فرض‌ها نیز از اموری نظیر بینش فلسفی جامعه متأثر است. (میرباقری، ۱۳۷۸، ص ۲۶)

۵. رابطه محیط و علم

استاد جوادی آملی محیط را نیز در علم تأثیرگذار می‌داند. ایشان با اشاره به محیطی که برای اشیاء عالم، مبدء و معاد قائل نباشند و تنها امور را در یک سیر افقی مورد مطالعه قرار دهند تصریح می‌کند کسی که در فضای مسموم تلقی معیوب از علم، تنفس می‌کند در طبیعت جز علل و اسباب مشاهده‌پذیر مادی نمی‌بیند، از همین رو قادر به فهم این نکته نیست که مبدء حکیمی که سرتاپای کار او حکیمانانه است، بساط عالم را برپا کرده و کارگردان صحنه هستی است و آنچه واقع می‌شود همه به اذن و اراده اوست. (جوادی آملی، ۱۳۸۶ ج، ص ۱۳۶-۱۳۷). با توجه به این مطلب استاد،

محیط نیز می‌تواند در علم تاثیر بگذارد.

دکتر سروش نیز محیط را در علم تاثیرگذار می‌داند و معتقد است علوم در هر سرزمینی که برویند به رنگ و عطر آن آغشته خواهد شد (سروش، ۱۳۸۷، ص ۱۹۴). از نگاه وی، نقش محیط در علم به حدی مهم است که ریشه اصلی تفاوت دانش‌های مسلمین و جوامع غربی در این نکته ریشه دارد. دکتر سروش به نقش محیط و عوامل اجتماعی-سیاسی در علوم تولید شده بعد از رنسانس نیز اشاره کرده و رمز تولید این علوم در اروپا را در همین ارتباط می‌داند و معتقد است اگر این علوم در بستر دیگری تولید می‌شد محصول متفاوتی بوجود می‌آمد. (همان، ص ۱۷۶)

حجه الاسلام میرباقری نیز قائل به تاثیرگذاری محیط در علوم است. وی معتقد است نیاز در جامعه‌ای که بر محور ایمان شکل گرفته با نیازی که در جامعه با محوریت مادیات و لذات مادی شکل گرفته، قطعاً متفاوت است و این نیازهای متفاوت انگیزه‌های متفاوتی را برای دستیابی به علوم مورد نیاز تولید می‌کند و انگیزه‌های متفاوت منجر به تولید علوم متفاوت خواهد شد که هر یک از این علوم عهده‌دار بر طرف کردن و یا به تعبیر ایشان ارضاء نیازهای متناسب خاص خود است (میرباقری، ۱۳۷۸، ص ۲۶). از همین رو محیط در تولید علوم و جهت‌دهی به آنها نقش به‌سزایی می‌تواند داشته باشد.

۶. رابطه فرضیه‌ها و نظریه‌ها و علم

نظریه‌ها و فرضیات، قضایایی اثبات نشده‌اند که به منزله پیش‌نویس قوانین علمی به حساب می‌آید (برت، ۱۳۷۴، ص ۳۸). این دو نیز از جمله مواردی هستند که باید نقش آنها در علوم تجربی بررسی شود.

استاد جوادی آملی در رابطه با تاثیر فرضیه‌ها و نظریه‌ها در علوم، مطلبی را به صورت مستقیم بیان نکرده است اما با توجه به نکات ایشان راجع به تاثیر گذاری نگاه عالم به مبدء و معاد و همچنین تاکید بر بکارگیری واژه خلقت به جای طبیعت (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۸۷-۸۹ و ۱۳۰؛ ۱۳۸۶ الف، ص ۱۰۹) می‌توان برداشت کرد که ایشان نقش فرضیه‌ها و نظریه‌ها را در علم بی‌تاثیر نمی‌داند. ایشان در کتاب منزلت عقل در هندسه معرفت دینی با اشاره به تعبیری از علامه طباطبایی بیان می‌کند که فرضیه، حکم پای ثابت و آرام پرگار را دارد و آن را مستقر می‌کنیم تا بتوانیم پای دیگر پرگار را به حرکت درآوریم. فرضیه را بنا می‌نهند تا بتوانند قدم‌های بعدی را بردارند و احیاناً به علم برسند. با توجه مطالب بیان شده می‌توان گفت فرضیه‌ها و نظریه‌ها در علم موثرند. دکتر سروش نیز فرضیه‌ها و نظریه‌ها را در علم موثر می‌داند. وی معتقد است فرضیه‌ها حتی در

برداشت از واقعیات اثر گذاشته به گونه‌ای که دو نفر یک واقعیت را متفاوت می‌فهمند و تفسیر می‌کنند. از نگاه وی اساساً تحقیقات علمی امری است که همیشه به دنبال فرضیه‌ای شکل می‌گیرد (سروش، ۱۳۷۱، ص ۲۱). هر کس کتاب طبیعت را از زاویه‌ای می‌بیند و افراد مختلف، مبتنی بر فرضیه یا فرضیه‌های علمی، تجربه‌های علمی متفاوت و در نتیجه نتایج متفاوتی را می‌یابند. (همان، ص ۲۳-۲۴)

حجه‌الاسلام میرباقری نیز بنا بر مبنای خود، باید فرضیه‌ها و نظریه‌ها را در علم موثر بدانند. ایشان در نظام فاعلی قائل به تاثیر اراده‌ها در علم است و جهت‌گیری اراده‌ها را در علوم موثر می‌داند. حال اگر عالم و دانشمند فرضیه و نظریه‌ای خاص را برگزیده باشد این پیشینه ذهنی در خروجی علم وی تاثیر خواهد گذاشت. استاد میرباقری با تأکید بر اینکه همه علوم غربی بعد از رنسانس، مبتنی بر پیش فرض‌های مادی و جهتدار هستند تأکید می‌کند همه این علوم، اعم از علوم انسانی و غیر انسانی هر يك علومى هستند که بر پیش فرض‌های حسی تکیه می‌کنند و راندمان آنها هم يك راندمان حسی است و از همین رو مطلق این علوم که پس از انقلاب صنعتی تولید شده است، غیر قابل استفاده است (میرباقری، ۱۳۸۷، ص ۱۴۵). با توجه به نکات فوق می‌توان گفت وی نیز فرضیه‌ها و نظریه‌ها را در علوم موثر می‌داند.

برخی نتایج این پژوهش

اندیشمندانی که در این تحقیق مورد بررسی قرار گرفتند در برخی مبانی با هم اختلاف اساسی دارند از جمله اینکه درباره تعریف علم می‌توان سه نگاه متفاوت را در میان ایشان به‌وضوح دید. با بررسی نظرات اندیشمندان مذکور به این نتیجه می‌رسیم هر سه نفر امور پیشینی را به نحوی در رشته‌های علمی موجود دخیل می‌دانند و فی‌الجمله قائل به بحث جهتداری علوم تجربی موجود و لو به صورت اجمالی هستند گرچه در حدود و ثغور آن اختلافات اساسی با یکدیگر دارند. شاید بتوان گفت آیت الله جوادی آملی و دکتر سروش با وجود اختلاف در بسیاری از مبانی، در این مطلب مشترک هستند که کلام ایشان راجع به علم، گاهی ناظر به علم مطلوب است و به این جهت رنگ و بوی مخالفت با جهتداری علم دارد و گاهی ناظر به علوم تجربی موجود است که از این جهت إشعار به مسأله جهتداری علوم دارد. با نظر به این مطلب، آن دسته از مطالبی که توسط ایشان در مخالفت با جهتداری علم بیان شده یا مخالفت از آن برداشت می‌شود، در قول به مسأله جهتداری فی‌الجمله رشته‌های علوم تجربی موجود خللی ایجاد نمی‌کند. البته همان گونه که گذشت علم مطلوب از نگاه استاد جوادی آملی و دکتر سروش تفاوت بسیاری دارد.

منابع

- برت، آرتور ادوین (۱۳۷۴)، مبادی مابعد الطبیعی علوم نوین، ترجمه عبد الکریم سروش، تهران، شرکت انتشارات علمی فرهنگی.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۸)، تسنیم، قم، اسراء.
- _____ (۱۳۸۲)، سرچشمه اندیشه، قم، اسراء.
- _____ (۱۳۸۶ الف)، اسلام و محیط زیست، قم، اسراء.
- _____ (۱۳۸۶ ب)، معرفت‌شناسی در قرآن. قم: اسراء.
- _____ (۱۳۸۶ ج)، منزلت عقل در هندسه معرفت دینی. قم، اسراء.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۱)، علم چیست؟ فلسفه چیست؟، تهران، صراط.
- _____ (۱۳۷۲)، فربه‌تر از ایدئولوژی، تهران، صراط.
- _____ (۱۳۷۴)، درس‌هایی در فلسفه علم اجتماع؛ روش تفسیر در علوم اجتماعی، تهران، نشر نی.
- _____ (۱۳۸۵)، اسلام و علوم اجتماعی؛ نقدی بر دینی کردن علم، منتشر شده در: سیدحمیدرضا حسنی و دیگران، علم دینی؛ دیدگاه‌ها و ملاحظات، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- _____ (۱۳۸۷)، تفرج صنع؛ گفتارهایی در اخلاق و صنعت و علم انسانی، تهران، صراط.
- _____ (۱۳۸۸)، قبض و بسط تئوریک شریعت، تهران، صراط.
- گلشنی، مهدی (۱۳۸۵)، از علم سکولار تا علم دینی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- میرباقری، سید محمد مهدی (۱۳۷۸)، جهتداری علوم از منظر معرفت‌شناختی، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- _____ (۱۳۸۵)، جزوه نشست‌های پژوهشی پیرامون فلسفه درعینیت، قم، موجود در کتابخانه فرهنگستان علوم با کد پژوهشی ۴۹۵۵.
- _____ (۱۳۸۷ الف)، مبانی نظری روش طبقه بندی علوم، قم، دفتر فرهنگستان علوم اسلامی.
- _____ (۱۳۸۷ ب)، مبانی نظری نهضت؛ گفتارهایی در چرایی، چیستی و چگونگی علم

دینی، قم، فجر ولایت.

_____ (۱۳۹۱)، مراد از علم دینی چیست؟، هفته نامه مثلث، ۱۲۹، ۶۸.

_____ (۱۳۸۴)، قدم‌هایی که باید برداشته شود، روزنامه قدس، ۱۱.

_____ (۱۳۹۰)، علم دینی (گفتگوی مصطفی ملکیان و محمد مهدی میرباقری قابل

دسترسی در: <http://www.foeac.ir>).

